

طبقات اجتماعی و دموکراسی: بررسی تطبیقی - تاریخی ایران،

ترکیه و کره جنوبی

احمد رجبزاده، محمد فاضلی

(تاریخ دریافت ۸۶/۹/۱، تاریخ پذیرش ۸۷/۳/۲۹)

مطالعات متعدد در تحقیقات جامعه‌شناختی دربارهٔ دموکراتیزاسیون بر نقش طبقات اجتماعی در گذار به دموکراسی یا تحکیم آن تأکید می‌کنند. برخی نظریه‌پردازان مانند برینگتن مور بورژوازی و برخی نظیر ریشه‌میر و همکارانش کارگران را کارگزار تحقق دموکراسی می‌دانند. این مقاله مدعی رویکرد دیگری به نقش طبقات اجتماعی در دموکراتیزاسیون است و از رهگذر بررسی تطبیقی فرایند گسست دموکراسی در سه کشور ایران، ترکیه و کره جنوبی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، در خصوص فقدان منافع ذاتی از پیش تعیین شده برای هر یک از طبقات اجتماعی در دموکراسی استدلال می‌کند و معتقد است باید منافع هر طبقهٔ اجتماعی را بر ساختهٔ شرایط تاریخی خاص لحظه‌ای از تاریخ که دربارهٔ آن تحلیل صورت می‌گیرد دانست. با اتکا به این رویکرد، دموکراسی نه کارکردکنش تاریخی طبقه‌ای خاص بلکه محصول تعادل قدرت نسبی طبقات اجتماعی دانسته می‌شود. چنین دیدگاهی از رویکردی ساختارگرایانه به تحکیم دموکراسی طرفداری می‌کند.

مفاهیم کلیدی: نظریهٔ فشار عمومی، بزهکاری، روابط اجتماعی منفی، محرک مثبت.

مقدمه

مطالعات دموکراتیزاسیون مشحون از متونی است که دربارهٔ نقش طبقات اجتماعی در گذار به دموکراسی یا تحکیم دموکراسی‌های نوپا استدلال کرده‌اند و بیشتر دیدگاه‌های نظری بر نقش یکی از چهار طبقهٔ زمیندار، بورژوازی، طبقهٔ متوسط و طبقه کارگر در ایجاد یا ممانعت از تحقق

دموکراسی تأکید کرده‌اند. در این مقاله استدلال می‌شود که هیچ یک از طبقات اجتماعی منافع ذاتی - فرائاریخی در دموکراسی ندارند و منافع آن‌ها بر ساخته شرایط خاص اقتصاد سیاسی هر کشور در یک لحظه تاریخی خاص است.

برای تشریح این دیدگاه، ابتدا رویکردهای غالب یا در تحلیل نقش طبقات اجتماعی در دموکراتیزاسیون مرور و پس از آن طبقات اجتماعی در سه کشور ایران (۱۹۴۱-۱۹۵۳)، ترکیه (۱۹۴۵-۱۹۶۰) و کره جنوبی (۱۹۴۵-۱۹۶۱) و تأثیر آن‌ها را بر تجربه دموکراسی در این کشورها بررسی می‌کنیم تا نشان دهیم چگونه منافع طبقات اجتماعی بر ساخته شرایط خاص تاریخی در این کشورها بوده است.^۱

طرح مسئله طبقات اجتماعی و دموکراسی

در سنت مطالعات تطبیقی - تاریخی می‌توان دو دیدگاه را درباره رابطه طبقات اجتماعی و دموکراسی از یکدیگر متمایز کرد. سنت مور، موارتز و هابزبام، بورژوازی را کارگزار تاریخی دموکراسی؛ و سنت مارشال، تامپسون، بندیکس و تربورن نیز کارگران را عامل دموکراتیزاسیون می‌داند. البته سنت دوم تأکید دارد بورژوازی عامل دموکراسی لیبرال و نه عامل مشارکت طبقات زیردستی در سیاست است. هر دو سنت در این نکات متفق‌اند: ۱. دموکراسی تحولی خود به خودی نیست، بلکه بر اثر تلاش نیروهای اجتماعی به دست می‌آید. ۲. منافع و نه روشننگری مسبب تغییر نظام سیاسی است. ۳. در میان همه منافع که به زندگی انسان روح سیاسی می‌دهند، منافع مادی گوی سبقت از همه برده‌اند (بلین، ۱۷۸:۲۰۰۰).^۲

برینگتن مور معتقد است در جریان دموکراتیزاسیون ارزش افزوده تولید شده توسط دهقانان به وسیله لردها و بقیه طبقات مسلط جامعه سرمایه‌داری جذب و به توسعه صنعتی شهر اختصاص یافت. در ضمن، طبقات بالای زمیندار به تدریج به کشاورزی تجاری گرایش یافته و دهقانان را رها کردند (مور، ۱۳۸۲: ۳۶۹-۳۷۱). دهقانان در اثر فرایند تجاری شدن کشاورزی شأن یک نیروی سیاسی را از دست می‌دهند و به تدریج تعادل میان زمینداران و دولت بروز می‌کند و برای دوره‌ای دوام می‌آورد. در همین زمان بورژوازی قوی بروز می‌کند و به تدریج به

۱. نویسندگان مقاله بر خود لازم می‌دانند از دو داور گمنام که با توصیه‌های خود در شکل‌گیری ساختار فعلی مقاله سهم به‌سزایی داشته‌اند تشکر کنند.

۲. این گفته مور کاملاً روشنگر است: «در مجموع می‌دانیم اعتقادات و رفتار بشر تنها هنگامی تداوم می‌یابد که موقعیت‌ها و شرایطی وجودی، که آن اعتقادات را باز تولید می‌کنند، نیز تداوم یابند، یا ملموس‌تر بگوییم، سودی از آن‌ها نصیب مردم شود.» (مور ۱۳۸۲: ۲۹۶-۲۹۷).

طبقه مسلط جامعه تبدیل می‌شود. در شرایطی تاریخی، ائتلاف میان زمینداران و بورژوازی دهقانان و کارگران شکل نمی‌گیرد و دموکراسی به عنوان راهبردی از سوی بورژوازی برای مقابله با زمینداران و دولت دنبال می‌شود (پوتر، ۱۹۹۷: ۲۰). جمله مشهور «فقدان بورژوازی به معنای فقدان دموکراسی است» (مور، ۱۳۸۲: ۳۶۸) به این تصور دامن زده که بورژوازی همواره مشوق دموکراسی است.

برخلاف مور که بورژوازی را عامل ایجاد دموکراسی می‌دانست، منتقدان وی بر این باورند که کارگران عامل تاریخی دموکراسی بوده‌اند. برخی نظیر تربرون معتقدند بورژوازی منافع ذاتی در دموکراسی ندارد، بلکه این کارگران هستند که با گسترش حق رأی به منافع می‌رسند. هیوبر و استفنز نیز نشان داده‌اند که در دوره ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۸، که دوره مهم دموکراتیزاسیون در اروپاست، صنعتی شدن به افزایش طبقه کارگر و سازماندهی این طبقه انجامیده است و در انتهای این دوره اتحادیه‌های کارگری به شدت رشد کرده و کسب حق رأی عمومی را ایدئولوژی خود قرار داده بودند (هیوبر و استفنز، ۱۹۹۹: ۷۶۳). کارگران در این شرایط و با گسترش دولت رفاه، از خواسته‌های افراطی دست برداشتند و در مقابل تأمین منافع نسبی خود در چارچوب دموکراسی مصالحه طبقاتی صورت گرفت.

از سوی دیگر، در آمریکای لاتین، نیاز به کارگر کشاورز و فقدان توسعه صنعتی به اندازه اروپا سبب کوچک ماندن طبقه کارگر شد و هرگز نیروی اجتماعی کافی برای دموکراتیزاسیون بروز نکرد. خواسته‌های دموکراتیک نیز غالباً از سوی طبقات متوسط شهری ابراز شده و این طبقات نیز در مواقع مختلف در سرکوب خواست دموکراتیک با بورژوازی متحد شده‌اند.

چارلز تیلی نیز کارگری شدن جامعه را عاملی برای دموکراتیزاسیون می‌داند (گروگل، ۲۰۰۲: ۴۴). بالاخص اگر کارگران به نیروی مهم توسعه اقتصادی تبدیل شوند. برای مثال صنعت صادرات‌گرا شکل بگیرد و عمده درآمد دولت به عوض آن‌که متکی به منابع خام یا تولید کشاورزی باشد، از صادرات صنعتی حاصل شود - می‌تواند نقش مهمی در چانه‌زنی با دولت ایفا کنند.

در حالی که نظریه‌های ملهم از مارکسیسم توجه زیادی به نقش طبقه متوسط ندارند، نظریه پردازان لیبرال دموکراسی نقش طبقه متوسط را مهم می‌دانند. سیمور مارتین لیپست (۱۹۹۴) تشکیل طبقه متوسط را سازوکاری برای تحکیم دموکراسی دانسته و افرادی نظیر هانتینگتون چنان سخن می‌گویند که گویی طبقه متوسط ذاتاً دموکراتیک است (اشنایدر، ۱۹۹۵: ۲۲۳).

دهقانان و زمینداران نیز غالباً به عنوان نیروهای ضددموکراتیک تحلیل شده‌اند. تری کارل معتقد است دموکراسی سیاسی تنها در کشورهایی دوام آورده که طبقه زمیندار نقشی ثانویه در اقتصاد صادرات ایفا کرده است، یا آن‌که زمینداران در فرایند تحول اقتصادی گذار از کشاورزی کاربر به کشاورزی مبتنی بر واحدهای بزرگ کشت و صنعت - نیاز خود به کارگر کشاورزی را از دست داده‌اند (کارل، ۱۹۹۰: ۶).

در حالی که گروهی از نقش بورژوازی در ایجاد و تحکیم دموکراسی دفاع می‌کنند، حمایت بورژوازی از پینوشه و سقوط آئنده در شیلی (والنزویلا، ۱۹۸۹)؛ و حمایت بورژوازی صنعتی پس از جنگ جهانی دوم از کودتا بر ضد رژیم‌های دموکراتیک در آمریکای لاتین (اودانل، ۱۹۷۳؛ ساعی، ۱۳۸۴: ۱۵۹-۱۶۲) شواهدی بر ضد این دیدگاه ارائه می‌کنند. اوا بلین نیز به تفصیل ائتلاف طبقات بالا و کارگران را در عدم تحکیم دموکراسی در تونس نشان داده است (بلین، ۲۰۰۲) و موارد دیگری از همین پدیده را در کشورهای دیگر نیز نشان می‌دهد (بلین، ۲۰۰۰).

طرفداران نقش کارگران در دموکراتیزاسیون نیز نگاه طبقه متوسط به دموکراسی را ابزاری دیده و معتقدند در جایی که گسترش حق رأی به طبقات پایین برخلاف منافع طبقه متوسط باشد ضددموکراتیک عمل می‌کند. کارکرد ضددموکراتیک طبقه متوسط در کشورهایی که دیر به جرگه صنعتی شدن وارد شده‌اند بیشتر رخ می‌دهد. در این کشورها قبل از آن‌که صنعتی شدن مبتنی بر نیروی کار سبب شکل‌گیری طبقه کارگر شود، سرمایه‌داری دولتی به شکل‌گیری طبقه متوسط بزرگی انجامیده است که تقویت کارگران را چالشی در برابر دولت و منافع خود می‌داند زیرا تداوم بحران در دولت، عامل اختلال در منافع این طبقه تلقی می‌شود. به عقیده این گروه در کشورهایی که دولت عامل کنترل حجم کوچکی از کارگران برای استحصال درآمد زیاد از منابع خام و توزیع آن‌ها در بین طبقات متوسط است، نقش ضددموکراتیک این طبقه بارزتر نیز خواهد بود. بالاخص زمانی که نظامیان یکی از طرفین ائتلاف دولت و طبقه متوسط باشند، پتانسیل ضددموکراتیک طبقه متوسط تشدید می‌شود. واتربری حضور همین طبقه متوسط دولتی را مانعی برای بروز دموکراسی در خاورمیانه می‌داند (واتربری، ۱۳۸۰: ۱۳).

روکه‌میر و همکارانش نیز اگرچه باور دارند که دموکراسی سیاسی در جوامع کشاورزی کمیاب است (روشه‌میر و همکاران، ۱۹۹۲: ۲) اما معتقدند این امر ناشی از عدم هم‌سویی دموکراسی و منافع دهقانان نیست بلکه دهقانان به دلایل متعدد از جمله ساختارهای نابرابر قدرت میان دهقانان و اربابان در روستا دنباله‌رو زمینداران بزرگ هستند. والنزویلا نیز به همین ترتیب معتقد است در جامعه روستایی با روابط سنتی ارباب - رعیتی، زمینداران می‌توانند

لیبرال‌ها را در پای صندوق رأی هم شکست دهند (والنزوئلا، ۱۹۸۹:۱۶۵). این تخصیص در جوامعی که روستاها پراکنده و منزوی هستند و دایره اختیار نخبگان محلی در روستاها زیاد است به شدت بر ضد دموکراسی عمل می‌کند (روشه‌میر و همکاران، ۱۹۹۲:۲۷۳).

رویکردهایی که رابطه‌ای ذاتی میان دموکراسی و طبقات اجتماعی برقرار می‌کنند، با مشکل تبیین کردن موارد خلاف مواجه هستند. تحکیم نشدن دموکراسی در آمریکای لاتین با وجود توسعه صنعتی و رشد بورژوازی بعد از جنگ جهانی دوم؛ رشد طبقه کارگر در تونس و عدم تحکیم دموکراسی؛ و وجود یک اقتصاد متکی به کشاورزی و زمینداری و در عین حال تحکیم دموکراسی در کشور کاستاریکا (شین و هایترک، ۲۰۰۲) را چگونه می‌توان توضیح داد؟ به نظر می‌رسد رویکردی که منافع طبقات اجتماعی در دموکراسی را بر ساخته شرایط خاص تاریخی می‌داند تبیین مناسب‌تری ارائه کند.

علی‌رغم آن‌که برخی محققان به فقدان نفع ذاتی طبقات اجتماعی در دموکراسی اشاره کرده‌اند (نک بلین، ۲۰۰۰)، اما دیدگاه غالب در مطالعات دموکراتیزاسیون آن است که یکی از طبقات در ایجاد یا تحکیم دموکراسی نقش برتر ایفا می‌کند. در ادامه بعد از تنظیم یک چارچوب مفهومی و تشریح روش‌شناسی، با بررسی سه مورد تجربی تلاش می‌کنیم تا به نفع دیدگاهی که رابطه طبقات اجتماعی و دموکراسی را ذات‌گرایانه تلقی نمی‌کند استدلال کنیم.

چارچوب مفهومی

سه مفهوم طبقه، ساخت اجتماعی و دموکراسی بنیان مفهومی این مقاله را تشکیل می‌دهند و لازم است تا معنایی را که از آن‌ها مد نظر داریم آشکار سازیم. طبقه گروه‌بندی اجتماعی است که از رهگذر رابطه‌ای خاص با ابزار تولید تعریف می‌شود. مبنای این گروه‌بندی منافی است که به واسطه رابطه خاص این گروه با ابزارهای تولید که در هر دوره خاصی از تاریخ ممکن است متفاوت باشند نصیب اعضای گروه می‌شود.^۱

۱. مارکس میان «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» تفاوت قائل شده است و چنان‌که کرایب نیز یادآور می‌شود «می‌توان عضو طبقه در خود بود بدون این‌که هیچ‌گونه آگاهی از آن داشت، اگرچه ممکن است بر ایده‌ها و اعمال ما تأثیر بگذارد - این بخشی از واقعیت زیربنایی است که ما ممکن است هیچ‌گونه تجربه مستقیمی از آن نداشته باشیم» (کرایب، ۱۳۸۲:۱۷۳). این تمایز می‌تواند بخشی از پاسخ به ایراد کسانی باشد که معتقدند نمی‌توان مفهوم طبقه را برای جوامع غیراروپایی به کار گرفت. این جوامع ممکن است فاقد طبقه برای خود بوده‌اند، ولی این مانعی برای طبقه نامیدن گروه‌بندی‌های اجتماعی مرتبط با ابزارهای تولید نیست.

ساختارگرایی در مطالعات دموکراتیزاسیون حوزه‌ای از مطالعات را شامل می‌شود که روابط متغیر میان دولت و طبقات اجتماعی را برای توضیح دادن تحولات نظام سیاسی به کار می‌گیرد. اقتصاد سیاسی محور اصلی این مطالعات و «هسته مرکزی ساختارگرایی تحلیل روابط عینی میان گروه‌ها و جوامع است. ساختارگرایی بر این باور است که شکل‌بندی^۱ روابط اجتماعی، کنشگران را در جهات خاصی تقویت کرده یا محدود می‌کند... ساختارگرایی در تعارض با رویکردهایی است که رخدادهای اجتماعی را بر مبنای وضع روانی، فرایندهای تصمیم‌گیری شخصی، یا بقیه خصایص سطح فردی تبیین می‌کنند» (ماهونی، ۲۰۰۳: ۱۵۱). به این ترتیب ساخت اجتماعی همان آرایش گروه‌های طبقاتی جامعه در تعامل با یکدیگر است. این آرایش حجم، ساختار منافع و نیروی اجتماعی هر طبقه را در تقابل با دیگر طبقات شامل می‌شود.

تعاریف و مشخصات بسیاری برای دموکراسی ارائه شده است که در طیفی از دموکراسی حداقلی تا حداکثری، صوری تا جوهری یا انواع دیگری از تقسیم‌بندی‌ها جای می‌گیرند (نک: فاضلی، ۱۳۸۶: ۱۱۷-۱۲۷). منظور از دموکراسی در این نوشتار نظام سیاسی‌ای است که در آن حاکمان با رأی اکثریت مردم و در دوره‌های متناوب برگزیده می‌شوند؛ اعمال قدرت براساس قانون مکتوب صورت می‌گیرد؛ حق رأی و حق تلاش برای رسیدن به مقام سیاسی مطابق قانون مکتوب برای همه بزرگسالان محفوظ است؛ تشکیل سازمان و انجمن و رقابت گروهی برای کسب منافع قانونی مجاز است؛ اقلیت شکست خورده در انتخابات به ابزارهای قانونی و سازمانی لازم برای ممانعت از اعمال قدرت خودسرانه اکثریت در فاصله دو انتخابات مجهز است؛ اعمال قدرت حاکمان منتخب اکثریت در درون کشور با موانعی غیر از آنچه در قانون مشخص شده و اعمال نفوذ قانونی گروه‌های ذی‌نفع محدود نمی‌شود؛ نظامیان تحت کنترل غیرنظامیان قرار دارند؛ منتخبان اکثریت به واسطه دو سازوکار انتخابات و اعمال فشار قانونی و غیرخشن از طریق سازمان‌های مرتبط با گروه‌های ذی‌نفع در قبال سیاست‌هایی که در پیش می‌گیرند پاسخگو هستند؛ اصل تفکیک قوا در نظام سیاسی رعایت می‌شود؛ و آزادی بیان، آزادی استفاده از سایر منابع اطلاعاتی و سایر حقوق سیاسی و مدنی تعریف شده شهروندان در قانون مکتوب از سوی نظام سیاسی محترم شمرده می‌شود.

روش‌شناسی

بسررسی رابطه طبقات اجتماعی و دموکراتیزاسیون معمولاً به کمک پژوهش تطبیقی-تاریخی صورت گرفته است. اگرچه روش‌های میل در زمینه این‌گونه پژوهش‌ها شناخته شده هستند، لیکن این روش‌ها با اصلی‌ترین دغدغه‌های پژوهش تطبیقی-تاریخی تناسب ندارند. سه دلمشغولی اصلی پژوهش تطبیقی-تاریخی عبارتند از: ۱. پرداختن به تحلیل علی؛ ۲. نشان دادن شکوفایی رخدادها در توالی زمانی؛ ۳. مقایسه زمینه‌مند^۱ (ماهونی و روشه‌میر، ۲۰۰۳: ۱۴). روش‌های میل از آن‌جا که تنها به حضور و غیاب متغیرها معطوف هستند، از عهده این سه وظیفه برنمی‌آیند. ناگزیر روش تطبیقی-تاریخی مبتنی بر ارائه سازوکار علی و بیان روایت‌گونه رخدادها است.^۲

تأکید بر روایت و شکوفایی رخدادها در طول زمان از ماهیت موضوعاتی که روش تطبیقی-تاریخی به آن‌ها می‌پردازد ناشی می‌شود. روش تطبیقی برای تبیین رخدادها یا موجودیت‌های پیچیده و کلان استفاده می‌شود، موجودیت‌هایی که چندعلیتی هستند. بنابراین ذکر یک علت یا حتی حضور و غیاب علت‌ها - منفک از یکدیگر قادر نیست تبیین مناسبی فراهم آورد. لذا روش تطبیقی-تاریخی به شاکله علت‌ها در یک بازه تاریخی نظر دارد. روایت به محقق کمک می‌کند تا شرایط همگرایی علت‌ها و متجر شدن آن‌ها را به رخداد تبیین‌شونده نشان دهد (راگین، ۱۹۸۳: ۱۱۰؛ ۱۹۸۷: ۱۳-۱۴). از این‌رو در نهایت نه فقط برشمردن علت‌ها بلکه نشان دادن ساختار ترکیب و همگرایی آن‌ها به سوی یک نتیجه معین اهمیت دارد.^۳

ما نیز در این‌جا به عوض تکیه کردن بر روش‌های میل برای حضور و غیاب متغیرها، روایت

پیش‌گام‌های علمی و مطالعات فرسنگی

۱. منظور از مقایسه زمینه‌مند (contextualized comparison) آن است که محقق می‌تواند هر متغیر را در بستر تاریخی خود بررسی کند. از همین رو قادر است نشان دهد چگونه متغیری واحد در بسترهای متفاوت اثری متفاوت به جای می‌گذارد. بخش دیگری از معنای زمینه‌مند آن است که محقق به دلیل احاطه داشتن بر تاریخ موارد تحت مطالعه، قادر است اعتبار سنجش متغیرهای تحت بررسی را به خوبی ارزیابی کند.

۲. همه محققانی که روش‌های میل را به کار گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از پژوهش خود را به روایت تاریخی اختصاص داده‌اند (نک: اسکاچپول، ۱۳۷۶؛ گریفین، ۱۹۹۲).

۳. گریفین ماهیت جامعه‌شناسی تاریخی را استفاده از داده‌های مربوط به گذشته نمی‌داند بلکه جامعه‌شناسی تاریخی «استفاده از روایت برای آزمون و کشف زمان‌مندی کنش اجتماعی و رخدادها تاریخی است. روایت نه جان‌نشین کردن کلمات به جای ارقام یا پیچیدگی به جای فرمول‌های صوری، بلکه تصویر کردن پدیده اجتماعی به مثابه امری دارای ترتیب زمانی، متوالی، رو به شکوفایی و داستان‌هایی بی‌انتهای و مشحون از انتخاب‌ها و مشروط بودن است» (گریفین، ۱۹۹۲: ۴۰۵).

تاریخی و تشریح سازوکارهای علی رابطه طبقات اجتماعی و نظام‌های سیاسی را به کار می‌گیریم. در این جا روایت در خدمت تشریح سازوکارهای علی مؤثر بر ساختار اجتماعی در سه کشور ایران، ترکیه و کره جنوبی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم قرار می‌گیرد. وقتی راهبرد روش‌شناختی تحقیق ارائه سازوکارهای علی باشد، تأکید بر قابل مقایسه بودن موارد - آنچه در روش‌های میل اهمیت دارد - ضرورتی ندارد.^۱ لیکن ذکر این نکته ضروری است که هر سه کشور در یک بازه زمانی ۱۲ تا ۱۵ ساله بعد از جنگ جهانی دوم، شرایط مشابهی را از نظر دموکراتیزاسیون طی کردند که آن‌ها را برای بررسی تطبیقی مناسب می‌سازد.

سه کشور ایران، ترکیه و کره جنوبی در سال‌های میانی جنگ جهانی دوم یا بعد از پایان جنگ نوعی گذار به دموکراسی را تجربه کردند. سال‌های تجربه دموکراسی در این کشورها بین ۱۲ تا ۱۵ سال متغیر بود لیکن هر سه تجربه دموکراسی به کودتاهای نظامی ختم شدند.^۲ بررسی سال‌های تجربه دموکراسی در این سه کشور در مقطع مذکور می‌تواند ماهیت نقش طبقات اجتماعی را در دموکراتیزاسیون آشکار کند.

طبقات اجتماعی و دموکراسی در ایران

تاریخ ایران شاهد مالکیت مستقیم و گسترده دولت بر زمین بوده و تمام زمین‌های بایر و غیرقابل کشت نیز املاک دولت دانسته شده است. خرده‌مالکی بسیار پراکنده و ناچیز بوده و زمین از جانب حکومت در قبال انواع خدمات یا به دلایل دیگر به اقطاع‌داران واگذار می‌شد. اقطاع نوعی از واگذاری زمین به نظامیان و حق جمع‌آوری مالیات از آن در ازای خدمات نظامی یا اداری بوده که در آن زمین به صورت مادام‌العمر واگذار می‌شود. تیول‌داری شیوه‌ای است که از تحول اقطاع‌داری حاصل شد و تا عصر مشروطیت نیز پا بر جای ماند (نک: لمتون، ۱۳۶۲: ۱۲۰-۱۶۲). به علاوه کشاورزی در ایران نه برای بازار پولی و تجارت بلکه برای معیشت انجام می‌شده است؛ شیوه‌ای که نوشیروانی آن را «ساقبل بازرگانی»^۳ می‌نامد. به علاوه،

۱. به این دلیل که در روایت صحت گزاره مستند به تأیید آن در موارد مشابه نیست، بلکه از منطق رابطه علی میان متغیرهایی است که تصور می‌شود تأثیرگذاری آن‌ها برآمده از ماهیتی است که نظریه عمومی به آن‌ها نسبت می‌دهد.

۲. کودتا بر ضد دولت محمد مصدق در ایران در سال ۱۹۵۳، کودتا بر ضد دولت عدنان مندرس در ترکیه در سال ۱۹۶۰ و کودتا بر ضد دولت چانگ میون در سال ۱۹۶۱ رخ داد.

عقب‌ماندگی تکنولوژی کشاورزی، کنترل اربابان بر زمین‌ها و رعایا، ضعف قوانین مالکیت و ثبت اسناد، و مداخله دائمی دولت در واگذاری اراضی مشخصات کشاورزی ایران در ابتدای قرن نوزدهم بودند. در چنین شرایطی کشاورزی تجاری نشده و شبکه بازار ملی برای محصولات کشاورزی ایجاد نشده بود.

از ابتدای قرن نوزدهم و به‌طور خاص از میانه این قرن، فرایند تجاری شدن کشاورزی در ایران آغاز شد. همان‌گونه که نوشیروانی و اولسون نشان داده‌اند گسترش کشت تریاک و توسعه تجارت محصولات کشاورزی با طرف‌های خارجی بالاخص انگلستان و هند سبب شد تا سرمایه‌گذاری در زمین سودآور شود و به تدریج ظرف کمتر از نیم قرن، زمین ارزش بسیاری یافت و طبقه تجار ثروتمند که در زمین سرمایه‌گذاری کرده بودند شکل گرفت (نوشیروانی، ۱۹۸۱؛ اولسون، ۱۹۸۰). هم‌زمان با گسترش کشاورزی تجاری و تمایل تجار زمیندار به تثبیت حقوق مالکیت بر زمین - که اوج آن را می‌توان در ماجرای پیشنهادات تجار به ناصرالدین شاه و همچنین قانون لغو تیول‌داری در مجلس مشروطه دید - خرده‌بورژوازی مولد کالاهای صنعتی نیز در رقابت با کالاهای وارداتی و در بازاری که قدرت‌های خارجی تجارت با تعرفه‌های تحمیلی را در دست داشتند تضعیف شده و از میان رفت.^۱ به این ترتیب ایران عصر قاجار شاهد تقویت زمینداری، از میان رفتن تولید صنعتی داخلی و شکل‌نگرفتن مبانی گذار به تشکیل بورژوازی صنعتی قوی است.

ایران در ابتدای عصر رضاشاه کشوری بود که زمینداران قدرتمندترین طبقه اجتماعی به شمار می‌رفتند، اما مهم‌تر آن بود که بوروکرات‌های دولتی نیز منافع گسترده‌ای در زمینداری داشتند. پیش از آن هیچ بورژوازی ملی که آغازکننده مدرنیزاسیون باشد شکل نگرفته بود و زمینه برای مداخله گسترده دولت رضاشاه در اقتصاد ایران برای مدرنیزاسیون فراهم بود. لغو قراردادهای تجارت تعرفه‌ای در سال ۱۹۲۸ که درآمد گمرکات را در اختیار شاه قرار داد، کشف نفت و درآمد حاصل از آن، تغییر سیاست انگلستان و حمایت از پیدایش دولت مقتدر در ایران نیز در باز شدن دست شاه برای این اقدامات مؤثر بودند. رضاشاه به اتکای بوروکرات‌هایی که خود زمینداران بزرگی به شمار می‌رفتند و درآمدهایی که امکان مداخله در اقتصاد را فراهم می‌کردند و در اصل به وی امکان می‌دادند که دست‌اندرکار ایجاد یک طبقه بورژوازی صنعتی شود مدرنیزاسیون در ایران را آغاز کرد، اما بیش از هر چیز در تقویت زمینداران ایرانی و بالاخص زمیندار شدن خودش کوشا بود.

۱. فروش املاک دولتی برای تأمین کسر بودجه‌های دولت قاجار و میل تجار به سرمایه‌گذاری در زمین به عنوان ایمن‌ترین راه حفظ سرمایه نیز در تقویت زمینداری در ایران نقش داشته است.

اولاً، چنان‌که نیکی کدی اشاره می‌کند، حضور نیروی پلیس و ارتش سرکوبگری که برای ساکت کردن طبقات پایین‌آمادگی کامل داشت، اصلاحات کشاورزی را برای کاهش نارضایتی غیرضروری می‌ساخت (کدی، ۱۹۷۲: ۳۷۱). اما پدیده تقویت زمینداری فقط از نیروی ارتش ناشی نمی‌شد. رضاشاه و بوروکرات‌های حکومت وی که در مناسبات عصر قاجار به زمینداران صاحب تحصیلات و بوروکرات بدل شده بودند، در برابر بورژوازی تجاری و زمیندارانی قرار گرفتند که اگرچه از وی حمایت کرده بودند اما قدرت وی را به چالش می‌گرفتند. حاکمیت برای مقابله با قدرت این گروه‌ها و تحت شرایطی که رابطه‌ای نابرابر میان ایران و اقتصادهای مرکز شکل گرفته بود، تنها از طریق اعمال خشونت نظامی، بدون ایجاد تحولی ساختاری در اقتصاد ایران، طبقه جدیدی از زمینداران را به جای زمینداران قاجارتبار قبلی نهاد. زمینداران جدید مجموعه‌ای از امرای ارتش بودند که رضاشاه را در کنترل نظامی کشور کمک می‌کردند. شخص رضاشاه نیز در این فرایند به بزرگ‌ترین زمیندار بدل شد (برای بحث بیشتر نک: رجب‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۹۰-۲۹۶؛ کدی، ۱۹۷۲: ۳۶۸). بخشی از ظاهری بودن مدرنیزاسیون رضاشاهی محصول همین تداوم یافتن زمینداری در عین جذب کردن جوانبی از تکنولوژی و صنعت است. بحران در سال ۱۹۲۹ نظام جهانی اقتصاد را در بر گرفت و سبب شد ارزش کالاهای ایران در بازارهای جهانی کاسته و مازاد واردات نیز ایجاد شود (عیسوی، ۱۳۶۹: ۵۹۶). این بحران بخشی از بورژوازی صنعتی نوپای ایران را که محصول تمایل تدریجی سرمایه‌های انباشته شده تجاری به سرمایه‌گذاری در صنعت بود زمین‌گیر کرد. حکومت رضاشاه با هدف مدرنیزاسیون سریع و دقیقاً به همان شیوه که آتاتورک در ترکیه سیاست دولت‌گرایی را برای مقابله با بحران و کسری تراز بازرگانی در پیش گرفت، سیاست مداخله دولت در اقتصاد و سرمایه‌گذاری برای صنعتی شدن ایران را آغاز و در دهه ۱۹۳۰ (ش ۱۳۱۰) با جدیت بیشتری نسبت به گذشته اجرا کرد. با این سیاست مداخله دولت در صنعتی شدن، تا سال ۱۳۰۹ تعداد ۱۰ کارخانه بزرگ خصوصی به‌طور عمده در صنایع نساجی با درجات مختلف حمایت دولتی تأسیس شده بود (باریر، ۱۳۶۳: ۱۲۸). تنها در سال‌های ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ به غیر از سرمایه‌های مربوط به صنایع نظامی و سرمایه‌هایی که برای شروع کار احداث تأسیسات ذوب آهن به کار افتاده بود، روی هم رفته ۱۳۰۰ میلیون ریال سرمایه‌گذاری شده بود که ۵۵۰ میلیون ریال آن به دولت و خود رضاشاه تعلق داشت. کارخانه‌های بزرگ نساجی بهشهر و شاهی که ۵۸ هزار دوک از ۲۰۰ هزار دوک نساجی کشور را در اختیار داشت نیز به شخص رضاشاه تعلق داشت (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۸۲).

در همین زمان یکی از مهم‌ترین اقدامات دولت رضاشاه یعنی تصویب قانون انحصار

تجارت خارجی صورت گرفت. دولت هم قصد داشت کمبود ارز خارجی را از این راه جبران کند و هم کسری تراز بازرگانی را پوشش دهد. اما مهم‌تر ایجاد بنگاه‌های انحصاری بود که تجار بزرگ آن‌ها را کنترل و در زمینه اقلام انحصاری فعالیت می‌کردند. تضمین سود کالاهای انحصاری به وسیله دولت به این معنا بود که صاحبان انحصارات می‌توانستند در مقابل نوسانات نرخ بهره و سایر موارد احتمالی که تجار کوچک را از پا درمی‌آورد مقاومت کنند. لذا تجارت به طور روزافزونی در دست تجار بزرگ تهران متمرکز می‌شد. انحصار کالاها رقابت را از میان برده و قیمت‌های وارداتی در سطحی که سود انحصارگران را ضمانت کند نگاه داشته می‌شد. حمایت از تجار بزرگ مثل حمایت از زمینداران بزرگ، متمایل شدن سرمایه‌ها به رشته‌های ساخت و تولید را محدود می‌کرد (کدی، ۱۳۶۹: ۱۵۵).

رضاشاه پس از تصویب قانون انحصار تجارت خارجی به بهانه مخالفت تجار با این قانون اتاق بازرگانی را به حالت تعلیق درآورد، سپس انتخابات آن را دو مرحله‌ای کرد و نهایتاً در دست دولت قرار داد (سعیدی و شیرین‌کام، ۱۳۸۴: ۲۸). بسیاری از تجار از محل حمایت از رضاشاه و در عوض دریافت مجوزهای واردات از طریق اتاق بازرگانی منتفع شدند. انحصار کلی برخی اقلام تجارت خارجی به بعضی تاجران داده شده بود و در برخی موارد اختیار کل تجارت خارجی استان‌ها در اختیار تجار بود (کارشناس، ۱۳۸۲: ۱۱۵). برخی اصلاحات مالی و بانکی نیز در دوره رضاشاه در ایران صورت گرفت و دولت در نتیجه آن‌ها کنترل بیشتری بر امور مالی کشور پیدا کرد و با توجه به غیرقابل پیش‌بینی بودن این کنترل و متغیرهای بیرون از کنترل دولت، این امر همواره سودبخش نبوده است.

به این ترتیب، رضاشاه در شرایطی ایران را ترک می‌کرد که در نتیجه سیاست‌های حکومت وی که ترکیب وضعیت نظام جهانی و شرایط درونی ایران قبل از آغاز عصر رضاشاه نیز بر آن‌ها مؤثر بود، طبقه جدیدی از زمینداران دارای منافع گسترده که بخش عمده‌ای از ایشان را نظامیان تشکیل می‌دادند، تجار بزرگ وابسته به انحصارهای دولتی (بورژوازی کمپرادور)، مقاطعه کاران وابسته به مداخله دولت در اقتصاد و فساد و زد و بندهای همراه با این اقدامات و یک بورژوازی نیم‌بند وابسته به دولت از خود به جا گذاشته بود.^۱ طبقه متوسطی که در این دوران ایجاد شد به شدت به دولت وابسته بود و در مشاغل دولتی ایجاد شده در دوران رضاشاه فعالیت می‌کرد. عقب‌ماندگی اقتصادی کشور و سیاست رضاشاه در استقرار صنایع سرمایه‌بر و توسعه صنعت نفت که نیاز چندانی به کارگر نداشت و انگلیسی‌ها نیز حساسیت

۱. شخص رضاشاه در بسیاری صنایع سهام داشت و دربار یکی از اصلی‌ترین سهامداران و حامیان بورژوازی نیم‌بند ایران بود.

زیادی به کارکنان ایرانی آن داشتند سبب ضعف ساختاری طبقه کارگر شده بود.

ترکیب طبقاتی ایجاد شده در دوران رضاشاه به نیروهای اجتماعی اصلی صحنه دموکراسی ایران در سال‌های بعد از سقوط وی بدل شدند. رفتار این طبقات وجوه مهمی از رابطه طبقات اجتماعی و دموکراسی را نشان می‌دهد. برخلاف آنچه غالباً درباره مخالفت زمینداران با گسترش حق رأی به طبقات زیردست گفته می‌شود، زمینداران ایرانی مخالفتی با این اقدام نداشتند. در اصل، همین زمینداران قانونی برای گسترش حق رأی به طبقات پایین تصویب کرده بودند. در قانون انتخابات سال ۱۹۰۶ فقط به افرادی که بیشتر از ۱۰۰۰ تومان دارایی داشتند حق رأی داده شده بود. عشایر نیز به دلیل یکجانشین نبودن حق رأی نداشتند. اما قانون سال ۱۹۱۴ شرط ثروت را برداشت و به همه مردان حق رأی داد. رأی‌دهندگان قانون سال ۱۹۰۶ به راحتی تحت کنترل دولت یا نفوذ خارجی نبودند اما کسانی که با قانون سال ۱۹۱۴ می‌توانستند رأی بدهند، به راحتی تحت کنترل رؤسای عشایر و زمینداران قرار می‌گرفتند. این قانون را همان زمیندارانی که می‌دانستند قادرند توده‌ها را کنترل کنند تصویب کردند (رضی، ۱۹۷۰: ۷۰). به همین ترتیب، در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ زمینداران با دموکراسی انتخاباتی منازعه‌ای جدی نداشتند زیرا می‌توانستند مجلس را از نمایندگانی که حافظ منافع آنان باشند پرکنند.^۱

در حالی که تصور می‌شود بورژوازی صنعتی حامی دموکراسی است، بورژوازی صنعتی و تجاری ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ چنین نقشی را به عهده نگرفت. ماجرای شورش‌های کارگری در صنایع نساجی اصفهان و واکنش نمایندگان مجلس چهاردهم به این وقایع نمود کامل این واقعیت است. صاحبان این صنایع از بزرگ‌ترین ثروتمندان ایران بودند و از مهم‌ترین حامیان دربار نیز به حساب می‌آمدند. علی‌رغم آن‌که استانداران اصفهان تابع تغییر دیدگاه‌های نخست‌وزیران ایران نگرش‌های متفاوتی نسبت به کارگران داشتند، ولی تا سال ۱۳۲۶، ارتش فعالانه از کارفرمایان حمایت می‌کرد. حمایت ارتش از این کارفرمایان از دربار نشأت می‌گرفت. هر ۹ کارخانه بزرگ نساجی اصفهان در دهه ۱۳۰۰ با توجهات و سرپرستی خاص رضاشاه تأسیس شده بودند (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۲۶۶). این وضعیت در بقیه مناطق کشور نیز وجود داشت و اساساً بخشی از قدرت نهادی دربار نیز از رابطه‌اش با بورژوازی دست‌ساز رضاشاه و ارتش ناشی می‌شد.

مجلس چهاردهم که با نیت کاهش قدرت شاه آغاز کرده بود در پی وقایع اصفهان با افزایش

۱. کنسول انگلیس در تبریز به تاریخ ۹ ژوئیه ۱۹۴۳ (۱۷ تیر ۱۳۲۲) نوشته بود «زمینداران کاملاً مطمئن‌اند که با تندروی در شهرها، در روز انتخابات، اکثریت دهقانان از ایشان جانبداری خواهند کرد» (کاظمی و آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۵۷).

قدرت ارتش شاه موافقت کرد. سه فراكسیون مجلس به تقویت بودجه ارتش رأی دادند و یک عضو فراكسیون میهن که تا چند ماه قبل خواهان کاهش نفرت ارتش بود در نطق خود گفت «اگر ارتش قوی ایجاد نشود اصول مالکیت مخدوش است» (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۲۵۷). وقایع اصفهان نشان داد بورژوازی دست‌ساز دربار که امرای ارتش در آن سهم داشتند و به حمایت ارتش برای تأمین منافع خود نیازمند بود و در ضمن آن قدر قدرت نداشت که از خود در برابر کارگران حفاظت کند، به نیرویی ضددموکراتیک تبدیل می‌شود.

در سال‌های بعد از سقوط رضاشاه بخش عمده‌ای از بورژوازی ایران را دارندگان انحصار، مقاطعه کاران، نورچشمی‌های سیاسی، سفته‌بازها، قاچاقچیان و نزولخوارها تشکیل می‌دادند که سودهای کلانی از قبل مشارکت در پروژه‌های دولتی نصیب‌شان می‌شد (فوران، ۱۳۸۰: ۳۵۴). این گروه «... در مجلس دست به کار بودند تا دولت سیاست خود را در زمینه کمک‌های مالی زیاد به شرکت‌ها و مؤسسات تجاری انحصاری که زیر نظر دولت اداره می‌گردید ادامه دهد» (کدی، ۱۳۶۹: ۱۷۷) و در اصل این بورژوازی وابسته مایل به حضور دولتی بود که در ائتلاف با دربار و ارتش تأمین‌کننده منافع آنان باشد نه دولتی نظیر دولت مصدق که قصد داشت تحولی ساختاری در روابط زراعی ایجاد کند و سیاست‌های بازتوزیعی گسترده‌ای را بر ضد دربار و بورژوازی کمپرادور به کار بگیرد و از طریق منازعه با نظام جهانی و قرار گرفتن در شرایط تحریم، مانعی در برابر انباشت سرمایه از طریق روابط نابرابر تجاری با نظام جهانی ایجاد کند. از همین‌روست که اتاق بازرگانی به رهبری عبدالحسین نیک‌پور به نیرویی در برابر دولت مصدق بدل شد. این بورژوازی وابسته بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز نتوانست نقش سیاسی قابل ملاحظه‌ای ایفا کند و علی‌رغم سود بردن از شرایط اقتصادی قادر نبود مانعی در برابر اقدامات دربار پهلوی باشد و هرگز از دموکراتیک شدن نظام سیاسی در ۲۵ سال حاکمیت محمدرضاشاه حمایت نکرد (نک: اکبری، ۱۳۵۸).

طبقات اجتماعی و دموکراسی در ترکیه

علی‌رغم آن‌که ساخت زمینداری ترکیه در بخش عمده‌ای از دوران امپراتوری عثمانی مبتنی بر زمینداران مستقل و بدون حضور زمینداران بزرگ بود (کیدر، ۱۹۸۷: ۱۲؛ ۱۹۸۷: ۴۱)، لیکن بر اثر ادغام در نظام جهانی از ابتدا تا پایان قرن نوزدهم، در بخش‌هایی از این کشور برخی زمینداران ثروتمند بروز کردند، هر چند هیچ‌گاه به اندازه زمینداران ایرانی قدرتمند و مسلط بر دهقانان نبودند.

جامعه عثمانی تا پیش از قرن نوزدهم بر کشاورزی، صنعتگران دستی، دامداری و تجارت

استوار بود، ولی در تقسیم کار قومی با جوامع شبیه خود متفاوت بود. مسیحیان بالکان، ترکان آناطولی و مسلمانان عرب یکجانشین کشاورز بودند؛ آلبانیایی‌ها، کردها، ترکمن‌ها و عرب‌های چادرنشین دامداری می‌کردند؛ یونانیان، ارمنی‌ها و اعراب مسیحی که عمدتاً ساکن لبنان بودند تجارت می‌کردند؛ و صنعتگری دستی در استانبول و در کنترل مسلمانان بود (روستو، ۱۹۷۳: ۱۱۶). اصلاحات عثمانی در دوران سلطان سلیم سوم، محمود دوم و سلطان عبدالحمید توانست مبنایی برای بورژوازی قدرتمند ترک ایجاد کند و ادغام شدن در نظام جهانی و رقابت شدید با قدرت‌های بین‌المللی باعث تضعیف بورژوازی شد. به این ترتیب، عثمانی در پایان قرن نوزدهم دارای یک طبقه بورژوازی تجاری قوی و صنعتی ضعیف بود که در دست اقلیت‌های قومی متمرکز شده بود.

انقلاب ترک‌های جوان در سال‌های دهه ۱۹۰۰ و تداوم حکومت آن‌ها تا سال ۱۹۱۸ نوعی تلاش برای ایجاد بورژوازی ملی ترک بود لیکن با شکست امپراتوری در جنگ جهانی اول و اشغال عثمانی توسط قوای پیروز، رؤیای بورژوازی ترک تحقق نیافت.^۱ مهم‌تر آن‌که در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و در جریان مبادله قومیت‌ها میان ترکیه و یونان، نوعی پاک‌سازی قومی در ترکیه صورت گرفت و به یکباره کشور از اقلیت‌هایی که بدنه اصلی بورژوازی تجاری و صنعتی را تشکیل می‌دادند خالی شد. ضعف طبقه کارگر نیز پی‌آمد ضعف بورژوازی صنعتی ترکیه بود که سبب می‌شد فضایی برای تولید طبقه کارگر وجود نداشته باشد. به این ترتیب، زمانی که آتاتورک در جنگ‌های استقلال ترکیه پیروز شد تنها نیروی زمینداران شکل گرفته در میانه قرن نوزدهم و یک بورژوازی بسیار ضعیف را در کنار داشت.^۲

همان‌گونه که قواعد تجارت تعرفه‌ای تا سال ۱۹۲۸ در ایران برقرار بود، این قواعد تا سال ۱۹۲۹ در ترکیه نیز وجود داشت. از این سال به بعد دولت کمال با رهایی از تجارت تعرفه‌ای آزادی بیشتری در عرصه مداخلات اقتصادی به دست آورد. شرایط بحرانی نظام جهانی در این سال و بعد از آن باعث تضعیف زمینداران قدرتمند وابسته به صادرات مواد کشاورزی شد و به

۱. ترک‌های جوان سه وظیفه اقتصادی برای خود تعریف کرده بودند: ایجاد یک اقتصاد ملی از طریق قطع پیوندهایی که اقتصاد عثمانی را به سرمایه خارجی متصل می‌کرد، نشان دادن مسلمانان به جای اقلیت‌هایی که اقتصاد ترکیه را در دست داشتند، و وارد کردن جمعیت ترک به همه بخش‌های اقتصادی و ایجاد ارزش‌ها و اخلاقیاتی که خاص این تحول بود (کارپات، ۱۹۵۹، ۸۳).

۲. برگزاری کنگره ازسیر - کنگره‌ای که در آن بنیان جمهوری ترکیه امروزی ایجاد شد و کمال به ریاست جمهوری برگزیده شد - در سال ۱۹۳۳ تحت سیطره زمینداران، قدرت این طبقه را نشان می‌داد و دولت با آن‌ها بر سر انجام ندادن اصلاحات ساختاری مصالحه کرد (کارپات، ۱۹۶۴: ۵۴).

این ترتیب دولت کمال تنها نیروی طبقاتی قدرتمند رو در روی خود را تضعیف شده یافت. آتاتورک در شرایط فقدان بورژوازی ملی برای پیشبرد برنامه مدرنیزاسیون و ضعف زمینداران در ممانعت از اقدامات دولت، سیاست دولت‌گرایی و برنامه‌ریزی متمرکز دولتی و مداخله دولت در اقتصاد را به منظور صنعتی شدن به کار گرفت و هم‌زمان سلطه اقتدارگرایانه حزب خود حزب - جمهوری خواه خلق - را گسترانید.

تعداد کارگران در سال‌های حاکمیت آتاتورک (دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰) به اندازه‌ای نبود که بتوانند در برابر دولت آتاتورک مقاومت کنند.^۱ با توجه به ائتلاف نظامیان، بوروکرات‌ها و زمینداران در ابتدای دوره جمهوری و فقدان توسعه صنعتی که نیروی کارگری را ارتقا داده باشد، طبیعی بود که کارگران قدرتی برای مشارکت سازمان‌یافته در سیاست نیز نداشتند. ضمن آن‌که کمالیست‌ها تصور می‌کردند با از میان رفتن سلطان عثمانی و سرمایه خارجی، تضاد طبقاتی درون جامعه ترکیه از میان رفته و دیگر به سازمان‌های طبقاتی نیازی نیست.

سیاست‌های دوران آتاتورک و تداوم آن‌ها در زمان ریاست جمهوری عصمت اینونو به شدت سبب نارضایتی زمینداران، بخش خصوصی و کارگران شده بود. طبقه‌ای از بوروکرات‌های دولتی که عمدتاً به حزب جمهوری‌خواه خلق تعلق داشتند زمام امور را در دست گرفته و هیچ نیرویی را در برابر خود نمی‌دیدند. اما بروز جنگ جهانی دوم شرایط را به کلی متحول کرد. بحران اقتصادی ناشی از جنگ دو اثر آشکار داشت. اولاً، گروهی از تجار بزرگ در شرایط تورمی جنگ به ثروت‌های کلان دست یافتند. در زمان جنگ تقاضا برای کالاهای تولید ترکیه افزایش یافته و قیمت کالاهایی که وارد می‌شد نیز در شرایط تورمی بسیار سودآور بود. لذا قشری از بورژوازی تجاری ولی بسیار قدرتمند در ترکیه بروز کرد^۲ و خواستار سهم بیشتری در سیاست‌گذاری اقتصادی و قدرت سیاسی بود. ثانیاً، دولت برای تأمین هزینه‌های جنگ به اقداماتی نظیر انتقال روستاییان به معادن برای کار اجباری و مهم‌تر از همه قانون «مالیات بر سرمایه»^۳ روی آورد. در این قانون که در ۱۱ نوامبر ۱۹۴۲ تصویب شد مقرر گردید بر ثروت‌های

۱. در سال ۱۹۲۷ از میان ۶۵۲۴۵ کارگاه که در سرشماری صنایع شناسایی شدند فقط ۲۸۲۲ کارگاه از ماشین‌آلات استفاده می‌کردند (هیل، ۱۹۸۱: ۴۳). در همین سال فقط ۱۵۰ هزار نفر در کارگاه‌هایی که بیش از ۴ نفر کارگر داشتند کار می‌کردند. به همین دلیل نیروی کار صنعتی متمرکز وجود نداشت و علی‌رغم تعیین روز اول ماه می به عنوان روز کارگر در کنگره از میر در سال ۱۹۲۳، طبق قانون سال ۱۹۲۵ «انجمن تعالی کارگران» بسته شد (ایشیکلی، ۱۹۸۷، ۳۱۲).

۲. شاخص هزینه زندگی از ۱۰۰ در سال ۱۹۳۹ به ۴۰۴ در سال ۱۹۴۵ رسیده بود. صادرات کشاورزی نیز از ۱۱۱ میلیون لیره ترک در سال ۱۹۴۰ به ۱۶۵، ۱۲۳ و ۲۵۷ میلیون لیره ترک در سال‌های بعدی رسید (مارگولیس و بیلدیزاوغلو، ۱۹۸۷: ۲۷۷).

حاصل از تجارت که در گذشته مالیات نداشت مالیات بسته شود. ارزیابی سرمایه افراد نیز بر عهده کارشناسان گذاشته شد. کسانی که مالیات را نمی پرداختند به اردوگاه‌های کار اجباری برده می شدند. بیشترین مالیات از تجار اقلیت‌های دینی و قومی دریافت شد و بسیاری از تجار که پیش از سرمایه‌شان مالیات پرداختند از بین رفتند. بسیاری از خارجی‌ها تصور می کردند این مالیات مقابله با آن‌هاست و همین اقدام باعث تشویق به فرار سرمایه و از سوی دیگر ضعیف شدن بورژوازی غیرمسلمان بود. در نتیجه، بعد از جنگ بورژوازی مسلمان جای بورژوازی غیرمسلمان را گرفت. در اثر اجرای همین قانون جوی از بی‌اعتمادی به دولت اینونو بازار و اقتصاد ترکیه را فراگرفت.^۱

بعد از پایان جنگ شرایط نظام جهانی نیز به کلی تغییر کرد. ترکیه برای فرار از فشار مطالبات ارضی شوروی به دامان غرب پناه برد و در سال ۱۹۵۲ عضو ناتو شد. آمریکایی‌ها نیز در پی بازسازی اروپا بودند و ترکیه را تولیدکننده محصولات کشاورزی لازم برای تأمین غذای اروپا و بازار محصولات تولیدی کشورهای اروپایی می خواستند. فشارهای متعددی از سوی بورژوازی تازه قدرت گرفته، زمینداران صادرکننده محصولات کشاورزی و آمریکا برای گذار به نظام دموکراتیک چندحزبی به حکومت عصمت اینونو وارد می شد. در نهایت این فشارها به ایجاد نظام چندحزبی در سال ۱۹۴۶ و انتخابات دموکراتیک سال ۱۹۵۰ انجامید (نک: لوئیس، ۱۳۷۲؛ احمد، ۱۹۷۷).

زمینداران ترک و کشاورزان مستقل که سال‌های حاکمیت آتاتورک، حزب جمهوری خواه خلق و سیاست انتقال مازاد از بخش کشاورزی به بخش صنعت - از طریق ثابت نگه داشتن قیمت خرید دولتی محصولات کشاورزی و افزایش سرمایه‌گذاری در صنعت - را به یاد می آوردند و در شرایط جدید نظام جهانی مایل به گشایش بازارها و افزایش سهم خود در سیاست‌گذاری اقتصادی بودند، به شدت از پیدایش دموکراسی چندحزبی و هم‌نوایی با گفتمان دموکراسی حاکم بر سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم حمایت می کردند.^۲ برنامه مدرنیزاسیون کشاورزی که در سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ به شدت دنبال شد بازتاب جایگاه همین زمینداران در دولت و البته خواست نظام جهانی بود (ابرهارد، ۱۹۷۲؛ اولمان و تاجاؤ، ۱۹۶۵). جالب‌تر

3. Varlık Vergisi

۱. کل درآمد ناشی از این قانون ۳۱۴۹۲۰۹۴۰ لیره ترک بوده که تقریباً ۲۸ میلیون پوند استرلینگ می شده است (شاو و شاو، ۱۳۷۰: ۶۵۷-۶۶۲؛ لوئیس، ۱۳۷۲: ۴۲۱).
۲. عدنان مندرس و جلال بابار اصلی‌ترین مؤسسان حزب دموکرات ترکیه که در سال ۱۹۵۰ قدرت را در انتخابات آزاد به دست گرفت از زمینداران بزرگ استان آدانا بودند.

آن‌که حزب دموکرات ترکیه در سه انتخابات پارلمانی متوالی در سال‌های ۱۹۵۰، ۱۹۵۴ و ۱۹۵۷ به مدد رأی کشاورزان مستقل و کشاورزان تحت سیطره زمینداران بزرگ به پیروزی رسید (کارپات، ۱۹۵۹: ۱۱۱) و کاهش آرای این حزب در انتخابات سال ۱۹۵۷ از رویگردانی مردم شهرها از حزب ناشی می‌شد (روستو، ۱۹۶۷: ۱۹).

بورژوازی صنعتی ترکیه که تحت حاکمیت و حمایت بوروکراسی دولتی دوران آتاتورک رشد کرده بود در انتخابات سال ۱۹۵۰ از دموکرات‌ها حمایت کرد با این حال دولت مندرس سیاست صنعتی شدن به شیوه دوران دولت‌گرایی آتاتورک را ادامه نداد و چنان‌که گفتیم سیاست‌های اقتصادی بر مبنای خواست خرده‌بورژوازی کشاورزی سامان یافت. بورژوازی صنعتی ترکیه در تمام دوران دولت‌گرایی آتاتورک از نظر سیاسی سرکوب شده بود و هیچ سازماندهی قابل توجهی برای دفاع از خود نداشت. جالب این‌که سازمان کارفرمایی ترکیه^۱ در دهه ۱۹۵۰ تحت نظارت دولت مندرس تشکیل شد. همین بورژوازی نیم‌بند نیز به‌شدت به حمایت‌های دولت مندرس از طریق اعطای وام، اعتبارات ارزی، مجوزهای واردات و صادرات نیازمند بود. دولت از طریق دادن مجوزهای واردات که می‌توانست میلیون‌ها لیره سود نصیب هر فرد کند (کارپات، ۱۹۶۴: ۶۰) و اعطای انواع اعتبارات و حمایت‌های دیگر، کنش سیاسی این طبقه را کنترل می‌کرد.

کشاورزی ترکیه در ابتدای دهه ۱۹۵۰ به دلیل خوبی آب و هوا، وجود بازار برای محصولات ترکیه (در اثر نیاز اروپا و بروز جنگ کره) و اشباع نشدن زمین‌های زیر کشت رونق گرفته بود، ولی از میانه این دهه رونق مذکور به کساد گرایید (احمد، ۱۹۷۷: ۱۳۳-۱۳۵). به این ترتیب دولت منبع تأمین ارز خود را تضعیف شده دید و تأمین هزینه صنعتی شدن با دشواری روبه‌رو شد. کنترل واردات از سر گرفته شد و در میان نارضایتی ایجاد شده در بین بورژوازی تجاری و نارضایتی پیشین بورژوازی صنعتی از دولت دموکراتیک، مندرس هر چه بیشتر طرف کشاورزان را گرفت تا از پر شدن صندوق‌های رأی خود مطمئن باشد.

کل بورژوازی صنعتی، طبقه متوسط بوروکراتیک و اقتصادی، و کارگران^۲ در سال‌های پایانی دهه ۱۹۵۰ به جمع ناراضیان از دموکراسی پیوسته بودند و تنها کشاورزان و زمینداران بودند که کماکان از دموکراسی انتخاباتی حمایت می‌کردند. بورژوازی، طبقه متوسط و کارگران مطمئن

1. Union of Chamber and Commodity Exchange of Turkey (UCCET)

۲. دولت دموکراتیک مندرس هرگز به وعده خود در خصوص دادن حق اعتصاب به کارگران جامعه عمل نپوشاند. کارگران ترکیه از حجم، تمرکز و آگاهی طبقاتی کافی برای انجام دادن اقداماتی بر ضد دولت محروم بودند (نک: ایشیکلی، ۱۹۸۷: هیل، ۱۹۷۶۸ و ۱۹۷۶۵).

بودند که دولت مندرس به اتکای تعداد زیاد کشاورزان و با استفاده از سیاست‌های توسعه پدرسالارانه و مشحون از ارائه رانت‌های اقتصادی به زمینداران و کشاورزان مستقل، هر جریان سیاسی دیگری را در پای صندوق رأی شکست خواهد داد و از همین رو در مقابل کودتای نظامیان در سال ۱۹۶۰ و براندازی دولت عدنان مندرس هیچ مقاومتی صورت نگرفت. حتی استادان دانشگاه، دانشجویان و بقیه گروه‌های طبقه متوسط که از اصلی‌ترین حامیان دموکرات‌ها در انتخابات سال ۱۹۵۰ بودند در سال ۱۹۶۰ به نیروی اصلی مخالف دولت مندرس بدل شدند. بورژوازی و طبقه متوسط خواهان دموکراسی در موقعیتی نابرابر با زمینداران و کشاورزان نبودند (نک: کارپات، ۱۹۶۴ و ۱۹۷۳).

طبقات اجتماعی و دموکراسی در کره

کره از قرن چهاردهم میلادی تا سال ۱۹۱۰ تحت حاکمیت سلسله پادشاهی ای^۱ قرار داشت و ساخت اجتماعی به گونه‌ای بود که قدرت به صورت متعادل میان دربار امپراتور و نخبگان نظامی - بوروکرات - زمیندار که یانگبان خوانده می‌شدند تقسیم شده بود. سیاست‌هایی از قبیل انحصار تجارت خارجی در دست امپراتور و منع اقامت اعضای یانگبان در نواحی دور از ستول سبب شده بود تا هرگز شبکه قدرت محلی در کره شکل نگیرد و هیچ‌گاه قدرتی برای به چالش کشیدن سلطه امپراتور و یانگبان ایجاد نشود (هان، ۱۹۷۵: ۲۹۵؛ هندرسون، ۱۹۶۸: ۱۹۵-۱۹۶؛ کسیم، ۲۰۰۱: ۹؛ لی، ۱۹۷۵: ۱۳؛ رایت، ۱۹۷۵a: ۳). تعادل قدرت میان یانگبان و امپراتور از سویی و فقدان هرگونه نیروی شبیه به بورژوازی مانع از تحرک درونی امپراتوری و حرکت به سوی مدرنیزاسیون در این کشور شد. استقلال کره در طی این چند قرن تنها به واسطه تعادل قدرت میان سه کشور چین، ژاپن و روسیه که می‌کوشیدند شبه جزیره دارای اهمیت ژئوپلتیک کره را از دسترس دیگری دور کنند حفظ می‌شد. اما ژاپنی‌ها از میانه قرن نوزدهم قدرت گرفتند و تا دهه پایانی این قرن، چین را در جنگ‌های مشهور چین و ژاپن شکست دادند و در سال ۱۹۰۵ بر روسیه پیروز شدند. بدین ترتیب، از دهه پایانی قرن نوزدهم افزایش فشار بر کره شدت گرفت و این کشور که تا آن زمان از دسترس قدرت‌های نظام جهانی در امان مانده بود در سال ۱۹۱۰ رسماً به ژاپن ضمیمه و مستعمره شد.

ژاپنی‌ها در سال ۱۹۱۰ طرح پیمایش اراضی را به منظور مشخص کردن وضعیت زمین‌های زراعی آغاز کردند و ثبت اسناد مالکیت برای اراضی آغاز شد. پیمایش اراضی تأثیر مهمی بر

1. Yi

تقویت زمینداری بزرگ مالکان کره‌ای و ژاپنی داشت ولی موقعیت کشاورزان کوچک را به شدت تضعیف کرد. ژاپنی‌ها در فاصله سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ به شدت بر سیاست توسعه کشاورزی در کره برای تولید برنج و مایحتاج غذایی ژاپن متمرکز شدند. همچنین سيطرة اقتصادی زمینداران کره‌ای را تداوم بخشیدند لیکن به شدت از قدرت سیاسی آنان کاستند و در اصل در فاصله سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۵ کلیه سازمان‌های سیاسی و هر نوع سازماندهی سیاسی را در کره سرکوب کردند.

سرمایه‌گذاری در کره تا قبل از سال ۱۹۱۹ به مجوز نیاز داشت اما در این سال ممانعت از سرمایه‌گذاری در کشاورزی کره نیز لغو و ضمن تمرکز بر تولید برنج، پنبه و ابریشم، سرمایه‌گذاری زیادی در شبکه آبیاری کره صورت گرفت (کیم و رومر، ۱۹۷۹: ۴). ژاپنی‌ها در طول دهه ۱۹۳۰ اولاً، در پی بحران نظام جهانی در سال ۱۹۲۹ و پیدایش مازاد سرمایه در ژاپن و فرار سرمایه‌داران از نظارت‌های دولت بر مدیریت صنایع، سرمایه صنعتی زیادی را راهی کره کردند. ثانیاً، ژاپنی‌ها خود را برای جنگ آماده می‌کردند و از همین رو سیاست صنعتی کردن کره در راستای مقاصد خود را در پیش گرفتند. ثالثاً، صنعتی شدن کره بخشی از سیاست ژاپن برای تقویت سرمایه‌های صنعتی متمرکز شده در منچوری به شمار می‌رفت. نتیجه نهایی این شرایط، حجم زیاد تولید صنعتی متمرکز شده در کره بود. جدول ۱ نشان می‌دهد که در فاصله ۳۰ سال چه تحولی در ساختار تولید در کره ایجاد شده است. تولید کشاورزی ۸۲/۱ درصد کل تولید سال ۱۹۱۰ را تشکیل می‌داده حال آن‌که این مقدار در سال ۱۹۴۰ به ۴۶/۲ درصد کاهش یافته و تولید صنعتی در همین مدت از ۸/۸ درصد به ۳۶/۶ درصد ارتقا یافته است (ص. ۷).

جدول ۱. تولیدات کره جنوبی ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۰

متغیر	کشاورزی	جنگلداری	شیلات	معادن	ساخت و تولید	کل
۱۲-۱۹۱۰	۸۲/۱	۵/۳	۲/۶	۱/۲	۸/۸	۱۰۰
۲۱-۱۹۱۹	۷۴/۴	۲/۷	۴/۵	۱/۱	۱۷/۳	۱۰۰
۳۱-۱۹۲۹	۶۲/۱	۴/۹	۶/۷	۱/۳	۲۵	۱۰۰
۴۰-۱۹۳۸	۴۶/۲	۴/۹	۷/۳	۵	۳۶/۶	۱۰۰

توسعه صنعتی انجام گرفته در مستعمره مشخصات خاصی داشت. ژاپنی‌ها به استثنای دو بخش ماشین‌آلات و صنایع چاپ، حاکم مطلق صنایع کره بودند و ۹۴/۱ درصد از کل سرمایه شرکت‌های ساخت و تولید کره به ژاپنی‌ها تعلق داشت. به علاوه در سال ۱۹۴۴ از کل ۸۴۷۶ نفر نیروی انسانی ماهر شاغل در صنایع فقط ۱۶۳۲ نفر کره‌ای بودند. کشاورزان کره‌ای در سال

۱۹۳۹ قریب ۷۳ درصد جمعیت شاغل را تشکیل می‌دادند و در مقابل عمدهٔ ژاپنی‌ها در صنایع و تجارت مشغول به کار بودند. فقط ۱۲/۳ درصد کل سرمایهٔ صنعت کره در سال ۱۹۳۸ به کره‌ای‌ها تعلق داشت و متوسط سرمایهٔ شرکت‌های ژاپنی شش برابر سرمایه شرکت‌های کره‌ای بود (آمسدن، ۱۹۸۹: ۳۳؛ کامینگز، ۱۹۸۷: ۴۵؛ اکرت و همکاران، ۱۹۹۰: ۹۹؛ اوانز، ۱۹۸۷).^۱ به این ترتیب زمانی که کره در آگوست سال ۱۹۴۵ توسط نیروهای آمریکا و شوروی آزاد شد، بورژوازی صنعتی قابل توجهی در این کشور وجود نداشت و سرمایه‌گذاری‌های صنعتی موجود به ژاپنی‌ها تعلق داشتند.

کارگران کره‌ای در سال ۱۹۱۰ قریب ۱۲ هزار نفر بودند ولی تعداد آن‌ها تا سال ۱۹۴۰ بسیار بیشتر شده و افزایش سهم بخش صنعت در اقتصاد از ۱۷/۷ درصد در سال ۱۹۳۱ به ۴۰ درصد در سال ۱۹۳۹ علت افزایش تعداد کارگران بود. تعداد کارگران تا سال ۱۹۳۲ قریب ۳۸۴۹۵۱ نفر بود ولی در اثر سیاست صنعتی شدن این تعداد در سال ۱۹۴۳ منهای کارگران معادن و حمل و نقل به ۱۱۳۲۷۱۳ نفر می‌رسید (اکرت و همکاران، ۱۹۹۰: ۳۰۹-۳۱۱؛ ماسون و همکاران، ۱۹۸۰: ۷۶). تعداد کارگران تا پایان جنگ جهانی دوم در بخش ساخت و تولید ۵۵۰ هزار نفر و کارگران معادن ۱۸۳ هزار نفر شده بود. در ضمن ۲۶۱۶۰۰۰ نفر برای کار در راه‌آهن و بقیهٔ کارها و ۷۲۳ هزار نفر نیز برای کار صنعتی در ژاپن و ارتش آن ثبت نام شده بودند (هندرسون، ۱۹۶۸: ۹۵-۹۷). سیاست سرکوب کارگران و البته سرکوب کلیهٔ نیروهای اجتماعی در دوران استعمار سبب شد تا کارگران نتوانند نقشی در سیاست دوران استعماری داشته باشند ولی به هر حال جامعه کره با یک طبقهٔ زمیندار ثروتمند ولی فاقد سازماندهی سیاسی، بورژوازی بسیار ضعیف و تعداد زیادی کارگر صنایع که به علت سرکوب سیاسی توسط ژاپنی‌ها فاقد سازماندهی بودند وارد دورهٔ پس از استعمار شد.

نیروهای آمریکا و شوروی تا مدار ۳۸ درجه پیشروی کردند و شبه‌جزیرهٔ کره به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد. گرایشات کمونیستی از سال ۱۹۱۸ در شبه‌جزیره حضور نسبتاً قوی داشت و پس از اشغال بخش شمالی توسط شوروی، سازماندهی کمونیست‌ها تقویت شد. زمینداران کره‌ای در بخش جنوبی به سرعت خود را در قالب حزب دموکراتیک کره سازماندهی کردند تا به مقابله با خواستهٔ اصلاحات ارضی کمونیست‌ها بپردازند. آمریکایی‌ها نیز مایل بودند تا کره به صحنهٔ نمایش دموکراسی تبدیل شود. زمینداران سابق که همکاران ژاپنی‌ها پنداشته

۱. ضعف بورژوازی و کارآفرینان کره قبل از سال ۱۹۶۱ به حدی بوده که جونز و ساکونگ در بررسی جامع خود دربارهٔ کارآفرینی در کره تا سال ۱۹۷۵ سال‌های قبل از سال ۱۹۶۱ را تقریباً بررسی نمی‌کنند (جونز و ساکونگ، ۱۹۸۰: فصل ۶).

شده و نزد مردم منفور بودند به دنبال راهی برای گریز از پی آمده‌های آزادسازی بودند و در ضمن راهی برای حفظ منافع خود می‌جستند.

آمریکایی‌ها با ملاحظات خود درباره جهان بعد از جنگ و مبارزه با کمونیسم دست به کار اقداماتی در کره شدند. سرکوب همه گرایش‌های چپ‌گرا توسط آمریکایی‌ها آغاز شد و تا پاییز سال ۱۹۴۶ به بعد همه عرصه سیاسی در اختیار راست‌گرایان قرار گرفت. عمده‌ترین سرکوب‌ها در پاییز سال ۱۹۴۶ و هنگام شروع اعتصاب کارگران راه‌آهن پوسان صورت گرفت (کامینگز، ۱۹۸۱: ۴۲۸-۴۳۴). بدین ترتیب آمریکایی‌ها در ابتدا نیروی طبقه کارگر را از صحنه سیاسی کره حذف کردند.

در حالی‌که زمینداران به عنوان قدرتمندترین نیروی اجتماعی وارد صحنه سیاسی کره بعد از آزادسازی شدند، اما فشار اجتماعی گسترده ناشی از حضور تعداد بسیار زیاد کشاورزان و کارگران بی‌زمین و احساس خطر آمریکایی‌ها از نفوذ چپ در بین روستاییان سبب شد تا برنامه اصلاحات ارضی در دستور کار قرار گیرد. برنامه اصلاحات ارضی در درجه اول اقدامی برای جدا کردن روستاییان از چپ کمونیست بود (میچل، ۱۹۴۹: ۱۴۴). ثانیاً، آمریکایی‌ها مایل بودند اصلاحاتی بر مبنای مالکیت خصوصی انجام دهند و کشاورزان مستقل حامی نظامی محافظه کار در کره ایجاد کنند و از همین رو فرمان‌های شماره ۱۷۳ و ۱۷۴ به دولت نظامی مستقر در کره برای تشکیل اداره مالکیت ارضی و تقسیم زمین‌ها صادر شد و مقرر گردید تقسیم ارضی به گونه‌ای صورت گیرد که هیچ کس بیش از ۱۰ هکتار زمین نداشته باشد (سونو، ۱۳۷۰: ۷۱). تقسیم ارضی قدرت زمینداران را از میان برد و سبب شد تا قدرت نسبی دولت سینگ‌مان ری - رئیس‌جمهوری که پس از انتخابات سال ۱۹۴۸ و تصویب قانون اساسی قدرت را در دست گرفت - افزایش یابد. دولت ری در تقسیم ارضی پدرسالاری گسترده‌ای به کار برد و از این اقدام برای گسترش شبکه حمایتی خود استفاده کرد (ص. ۱۵۳).

فروش اموال ژاپنی‌ها نیز بعد از آزادسازی کره آغاز شد. کارخانجات بسیاری در اختیار دولت قرار گرفت تا به بخش خصوصی فروخته شود و سلطه دولت ری بر اموال به جا مانده از ژاپنی‌ها و شرایط اضطراری ناشی از آزادسازی و جنگ کره که سبب شد اختیارات ویژه‌ای در دست دولت قرار گیرد ب علاوه حمایت آمریکایی‌ها که در منازعه جنگ سرد هرگونه اقدام ری را تحمل می‌کردند، موقعیت دولت سینگ‌مان ری را تقویت و صنایع را بیشتر به وی وابسته ساخت. بوروکراسی فاسد نیز صنایع را مجبور می‌کرد تا با خواسته‌های دولت ری کنار بیایند. در تمام دوران حاکمیت سینگ‌مان ری (۱۹۴۸ - ۱۹۶۰) نرخ رسمی ارز خارجی یک سوم بازار آزاد بود. به این ترتیب وارده کننده‌ای که می‌توانست کالای معاف از تعرفه وارد کند بین ۱۰۰ تا ۱۷۵

درصد سود می‌کرد. واردات کالای تعرفه‌دار نیز ۹۰ درصد سود داشت (جونز و ساکونگ، ۱۹۸۰: ۸۷).

دولت ری در شرایطی که صنایع بعد از خروج ژاپنی‌ها از کار افتاده بودند و کره جنوبی از طریق کمک‌های مالی آمریکا اداره می‌شد، تنها دریافت‌کننده کمک‌های خارجی و تنها منبع کسب ارز بود. به این ترتیب اختیارات دولت در واگذاری کارخانجات به جا مانده از ژاپنی‌ها، واگذاری ارز خارجی، صدور مجوزهای واردات و صادرات و برخی اختیارات دیگر دولت برای مداخله در بازار سبب می‌شد تا بورژوازی تولیدی و تجاری کره اختیاری در برابر دولت نداشته باشد و به‌علاوه بیش از هر چیز به تداوم دولتی که تأمین‌کننده منافع آن بود بیندیشد تا ایجاد دولت دموکراتیکی که مانعی در برابر فساد باشد یا به خواست طبقات پایین برای مجازات همکاران سابق ژاپنی‌ها تن دهد.^۱ در سال ۱۹۷۴ از میان ۵۰ شرکت بزرگ - که در کره به چابول^۲ مشهور هستند - ۱۷ شرکت کار خود را در دهه ۱۹۵۰ آغاز کرده بودند. سه شرکت بزرگ دهه ۱۹۵۰ بزرگ‌ترین شرکت‌های دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نیز بودند و مالکان هر سه شرکت نیز نام‌شان در بین فهرست فساد مالی دهه ۱۹۵۰ قرار داشت (کیم، ۱۹۷۶: ۴۷۲). تخمین زده

۱. در سال ۱۹۵۲ دولت ری ۳ میلیون دلار درآمد حاصل از صادرات تنگستن را به ۴۰ شرکت خصوصی تخصیص داد. این شرکت‌ها با توجه به شرایط جنگ مقادیر زیادی کود شیمیایی و غلات وارد کردند و با توجه به انحصار واردات، سود بسیاری کسب کردند. همین شرکت‌ها از تغییر قانون اساسی حمایت کردند و سبب شدند تا ریاست جمهوری ری یک دوره دیگر تمدید شود. هم‌چنین در سال ۱۹۵۷ حزب لیبرال به شدت بانک بازسازی کره را تحت فشار قرار داده بود تا وامی به ۱۲ شرکت بزرگ کره‌ای واگذار کند. بخشی از این وام به صورت کمک صنایع به حساب حزب واریز می‌شد. نوع برخورد با تولیدکنندگان سیمان و هم‌چنین عقد قراردادهای ساختمانی با شرکت‌های بزرگ به بروز پنج مرد بزرگ اقتصادی صنایع ساختمانی انجامید نمونه‌ای از اقدامات دولت ری در این دوره است (کیم، ۱۹۷۹: ۶۸-۷۰).

۲. چابول (Chaebol) مجموعه‌ای از شرکت‌های بزرگ است که معمولاً به صورت سرمایه‌داری خانوادگی ایجاد و اداره شده‌اند. این گروه از کسب و کارهای کوچک در دوره ژاپنی‌ها آغاز شدند. برخلاف گروه زایباتسو در ژاپن که به سرمایه مالی خود متکی بودند چابول به دولت اتکا داشته است. ۷۰ درصد چابول در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ و عمدتاً از طریق خرید اموال ژاپنی‌ها آغاز کردند. دولت ری ۲۶۳۷۷۴ داریی باقیمانده از ژاپنی‌ها - شامل ۲۰۲۹ کارخانه و ۲۵۹۶۳۹ ملک - را تا می سال ۱۹۵۸ به فروش رساند. غالب اموال با یک چهارم قیمت واقعی به نورچشمی‌های سیاسی ری فروخته شدند (لی، ۱۹۷۷: ۱۹-۲۳). تخصیص‌های دلخواهی ارز نیز منبع دیگر ثروت چابول بوده است. آمدن از با پرداخت نشدن اصل و سود ۱۴۰ میلیون دلار وام در دوره ری خبر داده است (آمسدن، ۱۹۸۹: ۳۹). از ۵ میلیارد هوان هزینه انتخابات حزب لیبرال در سال ۱۹۶۰ مقدار ۲/۹ میلیارد هوان آن را صاحبان صنایع پرداخته بودند (ارل، ۱۹۶۰: ۱۷۱).

می‌شود که بین ۱۰ تا ۱۴ درصد تولید ناخالص ملی کره در دهه ۱۹۵۰ رانت بوده است. کمترین میزان رانت ارائه شده ۹/۳ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۵۴ و بیشترین مقدار آن در سال ۱۹۵۳ و ۱۴/۳ درصد بوده است (چو، ۱۹۹۶: ۲۱۰).

بورژوازی تجاری و تولیدی کره از ابتدا تا انتهای دهه ۱۹۵۰ هیچ اقدامی بر ضد دولت سینگ‌مان ری انجام نداد و این بی‌عملی بیش از هر چیز به تأمین شدن منافع آن از طریق وابستگی به دولت ری ناشی می‌شد. کارگران کره‌ای نیز در سال‌های پایانی دهه ۱۹۴۰ سرکوب شده و تا میانه دهه ۱۹۸۰ به قدرت قابل ملاحظه‌ای در برابر دولت‌ها در کره بدل نشدند. جالب این‌که در تمام دهه ۱۹۵۰ تنها حزب دموکراتیک کره که پایگاهی در زمینداری داشت به عنوان اصلی‌ترین حزب اپوزیسیون و حامی برقراری محدودیت‌هایی برای دولت غیردموکراتیک ری باقی ماند و نهایتاً بعد از سقوط سینگ‌مان ری در آوریل سال ۱۹۶۰ قدرت را از طریق انتخابات در دست گرفت.

نتیجه‌گیری

بررسی رفتار طبقات اجتماعی در ایران، ترکیه و کره جنوبی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم تا گسست دموکراسی در هر سه کشور به واسطهٔ بروز کودتا، تنوع موضع این طبقات در قبال دموکراسی را نشان می‌دهد. زمینداران و بورژوازی در ایران در ائتلاف با دربار و ارتش، رو در روی دولت‌های دموکراتیک - بالاخص دولت محمد مصدق - ایستادند و مانع هرگونه تحول ساختاری در ایران - از جمله اصلاحات ارضی - و برگزاری انتخابات آزاد شدند. طبقه متوسط و طبقه کارگر ایران نیز به دلیل سرکوب سیاسی نظام رضاشاهی، ضعف مدرنیزاسیون و پلورالیسم اندک جامعه ایران، حجم و نیروی ناچیزی داشتند و نتوانستند نقش آفرینان مناسبی برای دموکراسی باشند. نظام انتخاباتی بعد از شهریور ۱۳۲۰ دقیقاً با منافع زمینداران همسو بود زیرا زمینداران به واسطهٔ سلطهٔ خود بر اقلیت روستایی می‌توانستند منافع‌شان را به بهترین وجه از طریق آنگدن مجلس از نمایندگان طرفدار خود تأمین کنند. با این همه، زمینداران همواره در برابر دموکراسی به معنای تأمین واقعی منافع طبقات پایین مانع ایجاد کردند.

زمینداران، بورژوازی و طبقه متوسط ترکیه در ابتدا از دولت منتخب دموکراتیک عدنان مندرس حمایت کردند، ولی شرایط اقتصادی و فشارهای نظام جهانی سبب هم‌خوانی سیاست‌های دولت با خواست زمینداران و کشاورزان مستقل شد و تنها ۲ سال بعد از پیروزی حزب دموکرات ترکیه در انتخاباتی کاملاً آزاد و رقابتی، نارضایتی بورژوازی صنعتی و طبقه

متوسط از دولت دموکراتیک آغاز شد. باز هم زمینداران با دموکراسی همراه و از پیروزی خود در پای صندوق‌های رأی مطمئن بودند. کودتای سال ۱۹۶۰ به نوعی بازتاب این واقعیت بود که نمی‌شد دولت مندرس را در پای صندوق‌های رأی شکست داد.

بورژوازی در کره جنوبی هیچ اقدام دموکراتیکی انجام نداد. کارگران نیز سرکوب شده بودند و قدرت مقاومت در برابر اقدامات دولت ری را نداشتند. در ضمن باید متذکر شویم که دولت ری در تمام دهه ۱۹۵۰ با سیاست خرید محصولات کشاورزی روستاییان به قیمتی زیر قیمت بازار و حتی کمتر از هزینه تولید آن‌ها، کوشید تا منافع طبقه متوسط و کارگران شهری را تأمین کند.^۱ زمینداران کره‌ای در قالب حزب دموکراتیک کره تنها نیروی سازماندهی شده دهه ۱۹۵۰ در مقابل اقدامات غیردموکراتیک دولت سینگ‌مان ری بودند.

این شواهد نشان می‌دهند که هیچ یک از طبقات اجتماعی در سه کشور منافع ذاتی از قبل تعیین شده در دموکراسی نداشته‌اند. لذا می‌توان گفت منافع طبقات تحت شرایط خاصی ساخته می‌شود. «... این بدان معناست که نمی‌توان منافع ثابت و غیرقابل تغییری برای طبقات قائل شد. در هر لحظه تاریخی طیفی از ایدئولوژی‌ها و وضعیت‌های سیاسی به صورت عینی با منافع یک طبقه سازگار است... در ضمن کسی نمی‌تواند تضمین کند که در هر لحظه تاریخی اکثریت اعضای یک طبقه با منفعی که ناظر خارجی برای آن طبقه در نظر می‌گیرد هم‌نوایی کند» (روشه‌میر و همکاران، ۱۹۹۲: ۲۷۳). به همین دلیل است که طبقات اجتماعی در لحظات تاریخی متفاوت، رفتارهای مختلفی از خود بروز می‌دهند.

بنابراین می‌توان موضوع محوری در تحلیل نقش طبقات را در فرایند دموکراتیزاسیون تحلیل شرایطی دانست که در آن شرایط یک طبقه اقدام دموکراتیک انجام می‌دهد. بورژوازی وابسته به دولت و کارگرانی که برای حمایت خود در برابر کارفرمایان منبعی جز دولت ندارند هر دو ظرفیت‌های غیردموکراتیک دارند. زمیندارانی که صندوق‌های رأی زبانی برای آن‌ها نداشته باشد و زمیندارانی که سیاست‌های دولت دموکراتیک منتخب مردم را متناسب با خواست خود برای گسترش کشت محصولات، تخصیص یارانه‌های کشاورزی، افزایش اعتبارات زراعی و خرید بالاتر از قیمت بازار محصولات ببینند، با دموکراسی انتخاباتی همراه خواهند شد. به همین ترتیب، طبقه متوسطی که احساس کند دولت غیردموکراتیک از طریق سیاست‌های

۱. حزب توده در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ در ایران، در مواردی از اقدام جمعی کارگران بر ضد دولت‌های اشغالگر ایران ممانعت کرده و برای توجیه این کار خود به لزوم همکاری با دولت برای تسهیل تداوم کمک‌رسانی به شوروی استناد می‌کرد. این واقعیت نشان می‌دهد که کارگران نیز می‌توانند در محاسبه منابع خود به عواملی توجه کرده و برخی خواسته‌ها را بنا به شرایط به تعویق بیندازند.

اقتصادی سرکوب‌گرانه به انتقال مازاد از بخش روستایی به شهر اقدام می‌کند یا رانت قابل توجهی را از طریق سازمان‌های دولتی در میان طبقه متوسط توزیع می‌نماید، میلی به مبارزه با اقتدارگرایی نخواهد داشت. به این ترتیب هرگونه تحلیل نقش طبقات اجتماعی در دموکراتیزاسیون به بررسی منافع طبقات در بستر تاریخی تحت بررسی، تحلیل تضاد منافع طبقات با یکدیگر و بررسی پی‌آمدهای سیاسی تضاد منافع نیاز دارد و نمی‌توان هیچ طبقه‌ای را حائز منافع ذاتی در دموکراسی دانست.

رسیدن به چنین نتیجه‌ای راه به سوی نگاه جدیدی به رابطه طبقات اجتماعی، دولت و دموکراسی می‌گشاید. دموکراسی محصول علقه خاص یا منافع ذاتی یک طبقه در شیوه حکومت دموکراتیک نیست، بلکه این تعادل نیروهای طبقات در برابر یکدیگر و همچنین توازن نسبی مجموع قدرت طبقات در برابر دولت است که می‌تواند پیش شرط تحکیم دموکراسی تلقی شود. اگر دولت به نیروی مسلط جامعه بدل شود - همان‌گونه که دولت سینگ‌مان ری در کره جنوبی بر جامعه و نیروهای اجتماعی کره مسلط بود - می‌تواند بقیه طبقات اجتماعی را به خود وابسته سازد و از این طریق مانعی در برابر خواست دموکراسی باشد. وابستگی بورژوازی ترکیه و ایران به دولت و دربار نیز همین واقعیت را بازگو می‌کنند.

از سویی دیگر، اگر یکی از طبقات به حدی قدرتمند باشد که بتواند دولت را تحت تأثیر قرار دهد یا مانع تحقیق خواسته‌های دیگر طبقات شود، باز هم دموکراسی بختی برای تحکیم نخواهد داشت. موقعیت زمینداران در ایران و تا حدودی ترکیه بازگوکننده همین وضعیت است. به این ترتیب، می‌توان جمله برینگتن مور درخصوص «فقدان بورژوازی به معنای فقدان دموکراسی است» را به جمله «فقدان تعادل نسبی قدرت طبقات اجتماعی در برابر یکدیگر و فقدان تعادل نسبی قدرت طبقات اجتماعی در برابر دولت به معنای فقدان دموکراسی است» تبدیل کرد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی.
- اسکاچپول، ندا (۱۳۷۶)، *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه مجید روئین‌تن، انتشارات سروش.
- اکبری، علی‌اکبر (۱۳۵۸)، *سرمایه‌داری دولتی و مسئله‌ی دولت: تحلیلی از اوضاع اقتصادی و سیاسی و حلال سقوط رژیم دیکتاتوری*، مرکز نشر سپهر.
- باریر، جولیان (۱۳۶۳)، *اقتصاد ایران ۱۹۰۰-۱۹۷۰*، ترجمه مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی، مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی سازمان برنامه.

خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳)، توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی. رجب‌زاده، احمد (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی توسعه: بررسی تطبیقی-تاریخی ایران و ژاپن، مرکز پژوهش‌های بنیادی.

ساعی، احمد (۱۳۸۴)، توسعه در مکاتب متعارض، نشر قومس. سعیدی، علی‌اصغر و شیرین‌کام، فریدون (۱۳۸۴)، موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران دوره پهلوی: سرمایه‌داری خانوادگی خاندان لاچوردی، انتشارات گام نو.

سونو، هاک وون (۱۳۷۰)، کره جنوبی به کجا می‌رود، ترجمه غلامرضا استوار، نشر یادآوران. شاو، استانفورد و شاو، ازل کورال (۱۳۷۰)، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان‌زاده، انتشارات آستان قدس رضوی.

عیسوی، چارلز (۱۳۶۹)، تاریخ اقتصادی ایران: عصر قاجار ۱۲۱۵-۱۳۳۲ هجری قمری، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره.

فاضلی، محمد (۱۳۸۶)، تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه و کره جنوبی در فاصله سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۶۱، رساله دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

فوران، جان (۱۳۸۰)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

کارشناس، مسعود (۱۳۸۲)، نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران: ترجمه علی‌اصغر سعیدی و یوسف حاجی‌عبدالوهاب، گام نو.

کاظمی، فرهاد و آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۶)، «دهقانان غیرانقلابی در ایران»، صص. ۵۶-۱۰۷. در پرواند آبراهامیان. مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، انتشارات شیرازه.

کدی، نیکی (۱۳۶۹)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم. کرایب، یان (۱۳۸۲)، نظریه اجتماعی کلاسیک، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، انتشارات آگه.

لاچوردی، حبیب (۱۳۶۹)، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو. لمتون، آن (۱۳۶۲)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

لوئیس، برنارد (۱۳۷۲)، ظهور ترکیه نوین، ترجمه محسن‌علی سبحانی، ناشر مترجم. مور، برینگتن (۱۳۸۲)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه یوسف نراقی، نشر فرزانه.

واتربروری، جان (۱۳۸۰)، «دموکراسی بدون دموکرات‌ها؟ نیروهای بالقوه ایجاد فضای باز سیاسی در خاورمیانه»، صص. ۷-۴۴. در دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه، ترجمه محمد تقی دلفروز. انتشارات روزنامه سلام.

Ahmad, Feroz. (1977) *The Turkish Experiment in Democracy 1950-1975*. Royal Institute of International Affairs.

Amsden, Alice H. (1989) *Asia's Ne. I Giant: South Korea and Late Industrialization*. Oxford University Press.

Bellin, Eva. (2000) "Contingent Democrats: Industrialists, Labor, and Democratization in Late-developing Countries". *World Politics*, Vol. 52. Pp. 175-205.

- Bellin, Eva. (2002) *Stalled Democracy: Capital, Labor, and the Paradox of State-Sponsored Development*. Cornell University Press.
- "Cho. Yoon Je. (1996) "Government Intervention, Rent Distribution, and Economic Development in Korea". Pp. 208-232. In Masahiko Aoki, Hyung-Ki Kim, & Masahiro Okuno-Fujiwara. (Ed.) *The Role of Government in East Asian Economic Development: Comparative Institutional Analysis*. Clarendon.
- Cummings, Bruce. (1981) *The Origins of the Korean War: Liberation and the Emergence of Separate Regimes 1945-1947*. Princeton University Press.
- Cummings, Bruce. (1987) "The Origins and Development of the North East Asian Political Economy: Industrial Sectors, Product Cycles, and Political Consequences". Pp. 44-83. In Frederic C. Deyo. *The Political Economy of the New Asian Industrialism*. Cornell University Press.
- Earl, David. M. (1960) "Korea: The Meaning of the Second Republic". Far Eastern Survey, Vol. 29, No. II, Pp. 169-175.
- "Eberhard, Wolfram. (1972) "Landlords in a Democracy: The Adaptability of a Traditional Elite". Pp. 125-136. In Frank Tachau. (1972) *The Developing Nations: What Path to Modernization*. Dodd, Mead & Company.
- Eckert, Carter., Lee, Ki-baik., Lew, Young Ick., Robinson, Michael, & Wagner, Edward. (1990) *Korea Old and New: A History*. Korea Institute. Harvard University Press.
- Evans, Peter. (1987) "Class, State, and Dependence in East Asia: Lessons for Latin Americanists". Pp. 203-226. In Frederic C. Deyo. *The Political Economy of the New-Asian Industrialism*. Cornell University Press.
- Griffin, Larry J. (1992) "Temporality, Events, and Explanation in Historical Sociology: An Introduction". *Sociological Methods & Research*, Vol. 20, No. 4. Pp. 403-427.
- "Grugel, Jean. (2002) *Democratization: A Critical Introduction*. Palgrave.
- Hahn, Bae-Ho. (1975) "The Authority Structure of Korean Politics". Pp. 289-319. In Edward Reynolds Wright. (Ed.) *Korean Politics in Transition*. University of Washington Press.
- "Hale, William. (1976a) "Particularism and Universalism in Turkish Politics". Pp. 39-58. In William Hale (Ed.) *Aspects of Modern Turkey*. Bowker Pub Co.
- "Hale, William. (1976b) "Labour Unions in Turkey: Progress and Problems". Pp. 59-74. In William Hale (Ed.) *Aspects of Modern Turkey*. Bowker Pub Co.
- Hale, William. (1981) *The Political and Economic Development of Modern Turkey*. Croom Helm.
- Henderson, Gregory. (1968) *Korea: The Politics of the Vortex*. Harvard University Press.

- Huber, Evelyne. & Stephens, John D. (1999) "The Bourgeoisie and Democracy: Historical and Contemporary Perspective". *Social Research*, Vol. 66, No. 3, Pp. 759-785.
- Isikli, Alpaslan. (1987) "Wage Labor and Unionization". Pp. 309-332. In Irvin C. Schick & Ahmet Tonak. *Turkey in Transition: New Perspectives*. Oxford University Press.
- Jones, Leroy P. & Sakong, Il. (1980) *Government, Business, and Entrepreneurship in Economic Development: The Korean Case (Studies in Modernization of the Republic of Korea, 1945-1975)*. Council on East Asian Studies. Harvard University.
- Karl, Terry Lynn. (1990) "Dilemmas of Democratization in Latin America". *Comparative Politics*, Vol. 23, No. 1, Pp. 1-21.
- Karpat, Kemal. (1959) *Turkey's Politics: The Transition to a Multiparty System*. Princeton University Press.
- Karpat, Kemal. (1964) "Society, Economics, and Politics in Contemporary Turkey". *World Politics*, Vol. 17. No. 1, Pp. 50-74.
- Keddie, Nikkie. (1972) "Stratification, Social Control, and Capitalism in Iranian Villages: Before and After Land Reform". Pp. 364-402. In Richard Antoun & Iliya Harik. *Rural Politics and Social Change in the Middle East*. Indiana University Press.
- Keyder, Caglar. (1987) *State and Class in Turkey: A Study in Capitalist Development*. Verso.
- Keyder, Caglar. (1987a) "The Political Economy of Turkish Democracy". Pp. 27-65. In Irvin C. Schick & Ahmet Tonak. *Turkey in Transition: New Perspectives*. Oxford University Press.
- Kim, Kwang Suk. & Roemer, Michael. (1979) *Growth and Structural Transformation (Studies in Modernization of the Republic of Korea, 1945-1975)*. Council on East Asian Studies, Harvard University.
- Kim, Kyong-Dong. (1976) "Political Factors in the Formation of the Entrepreneurial Elite in South Korea". *Asian Survey*, Vol. 16. No. 5, Pp. 465-477.
- Kim, Kyong-Dong. (1979) *Man and Society in Korea's Economic Growth: Sociological Studies*. Seoul National University Press.
- "Kim, Woong-Tai. (2001) "Korean Politics: Setting and Political Culture". Pp. 9-32. In Kil & Moon (Eds.) *Understanding Korean Politics*. State University of New York Press.
- Lee, Yeon-ho. (1997) *The State, Society and Big Business in South Korea*. Routledge.
- "Lee, Young-ho. (1975) "The Politics of Democratic Experiment: 1948-1974". Pp. 13-43. In Edward Reynolds Wright. (Ed.) *Korean Politics in Transition*. University of Washington Press.

- Lipset, S. M. (1994) "The social requisites of democracy revisited". *American Sociological Review*, Vol. 59, No. 1. Pp. 1-22.
- Mahoney, James. & Rueschemeyer. Dietrich. (2003) "Comparative Historical Analysis: Achievements and Agendas". Pp. 3-38. In J. Mahoney & D. Rueschemeyer (Eds.) *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*. Cambridge University Press.
- "Mahoney, James. (2003) "Knowledge Accumulation in Comparative Historical Research: The Case of Democracy and Authoritarianism". Pp. 131-176. In J. Mahoney & D. Rueschemeyer (Eds.) *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*. Cambridge University Press.
- Margulies, Ronnie. & Yildizoglu, Ergin. (1987) "Agrarian Change: 1923-70". Pp. 269-292. In Irvin C. Schick & Ahmet Tonak. *Turkey in Transition: New Perspectives*. Oxford University Press.
- Mason, Edward., Kirn. Mahn Je., Perkins, Dwight H., Kiin, Kwang Suk. & Cole. David. (1980) *The Economic and Social Modernization of the Republic of Modernization of the Republic of Korea, 1945-1975*. Council on East Asian Studies. Harvard University.
- Mitchell, Clyde. (1949) "Land Reform in South Korea". *Pacific Affairs*. Vol. 22. No. 2. Pp." 144-154.
- "Nowshirvani, V. F. (1981) "The Beginning of Commercialized Agriculture in Iran". Pp. 547-591. In A. L. Udovitch. *The Islamic Middle East, 700-1900: Studies in Economic and Social History*. Darwin Press.
- O'Donnell, Guillenno. (1973) *Modernization and Bureaucratic Authoritarianism*. Institute of International Studies, University of California.
- Olson. Roger T. (1981) "Persian Gulf Trade and the Agricultural Economy of Southern Iran in the Nineteenth Century". Pp. 173-189. In Michael Bonine & Nikkie Keddie. *Modern Iran: The Dialectics of Continuity and Change*. University of New York Press.
- Potter, David. (1997) "Explaining Democratization". Pp. 1-40. In D. Potter., D. Goldblatt., M. Kiloh. & P. Lewis. (Eds.) *Democratization*. Polity Press.
- "Ragin, Charles. (1983) "Theory and Method in the Study of Dependency and International Inequality". *International Journal of Comparative Sociology*. Vol. 24, Pp. 121-136.
- Ragin, Charles. (1987) *The Comparative Method: Moving Beyond Qualitative and Quantitative Strategies*. University of California press.
- Razi, G. Hossein. (1970) "Genesis of Party in Iran: A Case Study of the Interaction

- between the Political System and Political Parties". *Iranian Studies*. Vol. No. Pp. 58-90."
- Rueschemeyer, Dietrich., Stephens, Evelyne Huber. & Stephens, John D. (1992) *Capitalist Development and Democracy*. University of Chicago Press.
- Rustow, Dankwart. (1967) "Politics and Development Policy". Pp. 5-31. In F. Shorter., J. Kotars., D. Rustow. & O. Yenal. (Eds.) *Four Studies on the Economic Development of Turkey*. Frank Cass & Co. Ltd.
- "Rustow, Dankwart. (1973) "The Modernization of Turkey in Historical and Comparative Perspective". Pp. 93-120. In Kemal Karpart.. et al. (Eds.) *Social Change and Politics in Turkey: A Structural-Historical Analysis*. E. J. Brill.
- "Schneider. Ben Ross. (1995) "Democratic Consolidations: Some Broad Comparisons and Sweeping Arguments". *Latin American Research Review*. Vol. 30, No. 2. Pp. 215-234."
- Shin, Gi-Wook. & Hytrek, Gary. (2002) "Social Conflict and Regime Formation: A Comparative Study of South Korea and Costa Rica". *International Sociology*, Vol. 17, No. 4. Pp. 459-480.
- Ulman. Haluk. & Tachau, Frank. (1965) "Turkish Politics: The Attempt to Reconcile Rapid Modernization with Democracy". *Middle East Journal*, Vol. 19, No. 2, Pp. 153-68."
- "Valenzuela, Arturo. (1989) "Chile: Origins, Consolidation and Breakdown of a Democratic Regime". In Larry Diamond, Juan Linz & Seymour Martin Lipset. *Democracy in Developing Countries: Latin America*. Lynne Rienner Publishers.
- "Wright, Edward R. (1975a) "Introduction". Pp. 3-8. In Edward Reynolds Wright. (Ed.) *Korean Politics in Transition*. University of Washington Press.

احمد رجب‌زاده دانشیار عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم تهران است. (نویسنده مسئول)
Rajabzadeh_a@yahoo.com

محمد فاضلی فارغ‌التحصیل دکتری جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس و عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه مازندران است. این مقاله برگرفته از رساله دکتری اوست.
Fazeli114@yahoo.com